

رجال عصر ناصری

تألیف

جناب آقای دوستعلی خان معیر الممالک

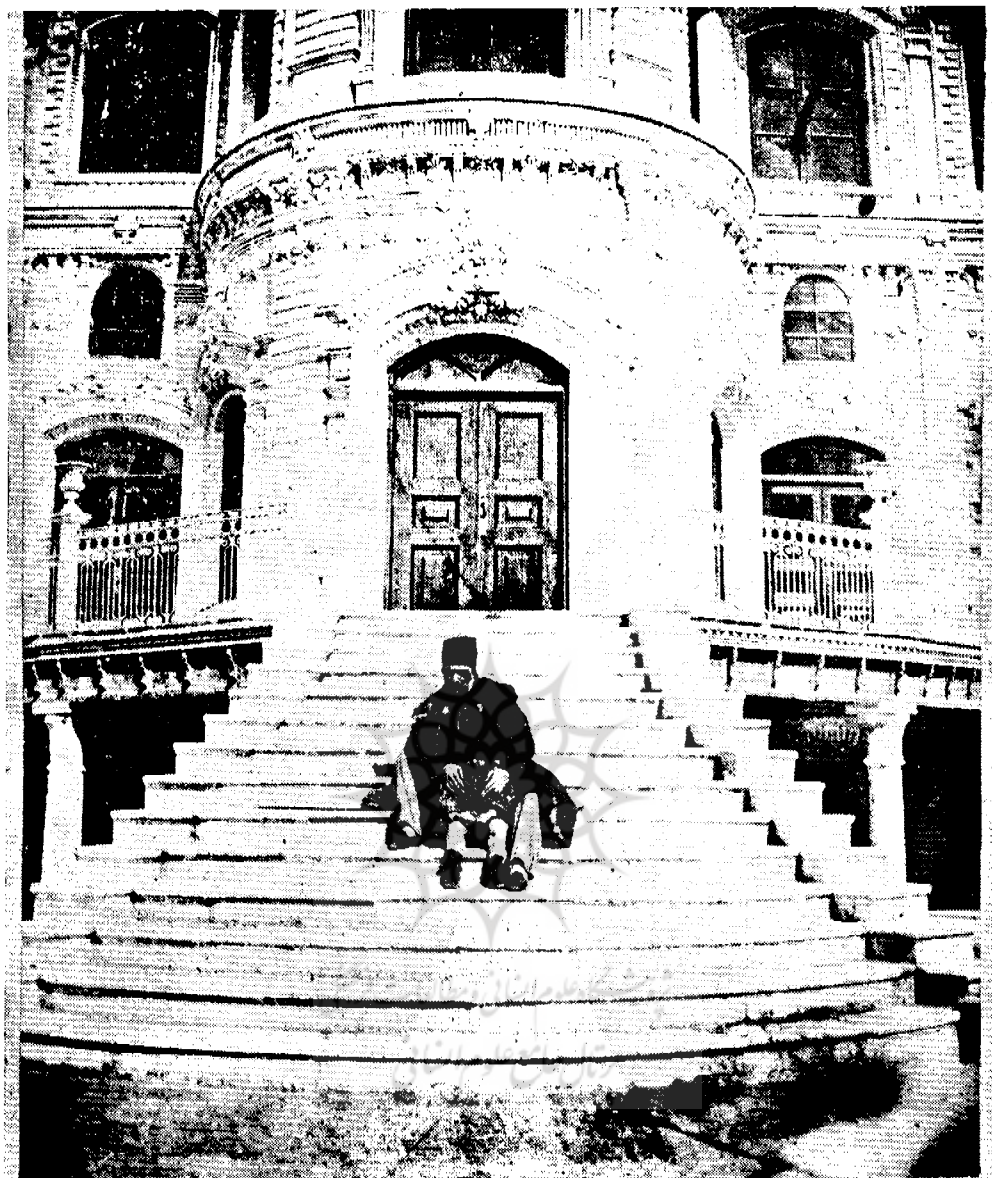
— ۳۰ —

غلامعلی خان عزیز السلطان

زبیده خانم از کردستان بود و یکی از زندهای عزیز ناصرالدین شاه . با آنکه از زیبایی بی بهره بود نزد شاه منزلتی بسزاداشت و در امانت و درستی زبانزد اهل اندرون سلطنتی بود و به همین مناسبت ملقب به «امینه اقدس» شد . جواهر خصوصی شاه باو سیده بود و مسکوک زر تقدیمی نزد وی جمع میشد و در آخر هر سال موجودی نقد بخرانه انتقال می یافت . در او آخر عمر از دودیده نابینا شد و شاه او را با بهرام خان خواجه و چند پرستار زن و گماشته برای درمان به وین فرستاد . در طول مدت مسافرت هیچگاه چادر و روپوش و چاقچور را ترک نگفت و در فرنگستان چنان زندگی میکرد که گویی در اندرون شاه است . چند تن از مشهورترین پزشکان آن عصر در علاجش کوشیدند ولی کوشش آنان سودی نبخشید و پس از شش ماه همچنان نابینا بایران بازگشت .

امینه اقدس برادری داشت بنام میرزا محمدخان که از پیشخدمتان خاص و مقربان درگاه بود . شاه او را ملیحک میخواند و بعدها لقب «امین خاقان» بوی عطا کرد . بانصد سوارچکنی تحت فرمان او بود که از آنان پنجاه تن پیوسته در رکاب بودند و هر هفته نوبت خدمتشان عوض میشد و جای خود را به پنجاه سرباز دیگر می سپردند . امین خاقان در آنوقت از همسرش بهجت الملوك دارای دو پسر بود بنامهای غلامعلی خان و غلامحسین خان که اغلب همراه مادر برای دیدار عمه خود باندرون شاهی می آمدند . بعدها پسری دیگر باسم حسن و سه دختر که فاطمه و معصومه و اقدس الملوك نامیده میشدند از او بوجود آورد . پس از مرگ بهجت الملوك برادرزاده او بتول خانم را بزنی گرفت و او چهار فرزند آورد بنامهای مهدی - ابوالقاسم - ربابه و خدیجه که هر چه حیات دارند .

یکی از روزها که شاه نزد امینه اقدس بود و غلامعلی خان و غلامحسین خان وارد شدند شاه در نظر اول محبتی شکفت از غلامعلی خان بردل گرفت . امر کرد تا طفل را که سه سال داشت در اندرون نگاهدارند . هر روز مهرش در دل شاه افزون میگشت و بر اهمیت او و شکوه و وسعت دستگاهش افزوده میشد تا آنجا که عزیز السلطان خوانده شد ولی شاه باعتبار پدرباو ملیحک خطاب میکرد . چند تن کلفت و کنیز سیاه در خدمتش گماشته شد . سی غلامبچه بعنوان همبازی برایش آوردند . چون کسی در اطاق بازی او یا مینهاد می پنداشت که بدکان اسباب بازی فروشی رفته است . دو پرستاریکی سبید روی بنام «حوجوغ» و دیگری سیاه پوست موسوم به «گلچهره» پیوسته مراقبش بودند . شاه را با آنان لطفی خاص بود و هر دو مورد ملاحظه و تملق اهل اندرون بودند . عبدالله خان و آغا بشیر خواجه سرایان مخصوص او خوانده شدند . دوازده فراش قرمز پوش با یقه و سردست یراق دوزی از سن نه تا



به مناسبت میلاد مبارک حضرت زین العابدین (ع)
 در روز شنبه ۱۳۰۴ هجری قمری
 در منزلت حضرت زین العابدین (ع)

ناصرالدین شاه زیرعکس نوشته است :

یله عمارت خوابگاه جدید است که بتوسط امین السلطان ، حاجی ابوالحسن معمارباشی ساخته است . من روی
 یله نشستهام ملیجک بغل من است . سنه ۱۳۰۴ هجری الثاني او اخر دلو .

دوازده فرمایش را می بردند . يك دسته موزيك كه نوازندگان آن نیز نابالغ انتخاب شده بودند بسریرستی میرزا علی اکبرخان مزين الدوله نقاشباشی كه از علم موسیقی هم بهره داشت دراختیارش بود . پنجاه سرباززبده كارد مخصوصش را تشكيل میدادند و ارشادالدوله كه در آغاز مشروطیت در ورامین كشته شد ریاست آنان را داشت . . .

مهديقلي خان مجدالدوله كه نامش در این دفتر بنفصیل رفته و در پیشگاه شهریارى بسیار گستاخ بود واغلب شاه را «تو» خطاب میکرد برایم حكایت كرد «در آن هنگام كه ناصرالدین شاه دیوانه وار به عزیزالسلطان مهرمیورزید روزی درخلوت باو گفتم تو كه فرزندان و نومه های زیبا و دوست داشتتى بسیاردارى چرا بكودكى زشت وزردرو والكن دل بسته اى و با همه قدرت ووقاردرمقابل او اختیار ازكف نهاده اى ؟ شاه از گوشه چشم زمانى درمن نكریسته گفت اگر جز تو هر كس این سؤال را ازمن كرده بود سخت مجازات میشد ولى بتو میگویم كه خود نیز براستى دلیل آن را نمیدانم شاید از آنجا كه میباید كسى بدون چند یا لااقل يك عیب نباشد خداوند مهر ورزیدن به ملیحك را عیب من فرار داده ودر مجتیش بى اختیارم ساخته . بارها خواسته ام ازخواستش بگذرم ولى نه تنها نتوانسته ام بلکه بیشتر بوى مایل گشتم ام ! .



آن زمان شش ییل در تهران بود . يكی از دوران آغا محمد شاه باقى بود كه «فیل پیره» نامیده میشد . دیگر ییلی بود كوه پيكرولى آرام كه يكی از راجه های هند برای فتحلى شاه هدیه فرستاده بود . در بعضى اعیاد پس از برگزاردى مراسم رسمى با مرفتحلملى شاه باغ شاهى فرق میشد و ییل مزبور را حاضر آورده تختى مخصوص برپیشش مى بستند آنگاه بانوان حرم با جامه های رنگارنگ و تمام آرایش دسته دسته بر آن سوار شده هلهله كنان كرد باغ میگشتند وشاه بتماشای آن حال مى نشست . يكی دیگر از شش ییل هند كور را كه بچه و بسپار مانوس بود و «فیل كوچكه» مینامیدند بیشتر روزها برای تفریح عزیزالسلطان باندرون می آوردند ، جوجوغ و گلچهره بر آن سوار میشدند و كتیزان و غلامبچگان كف زنان و پاي كویان بدنبالش راه مى افتادند . ییل بچه كرد اندرون میگشت و بنا بر عادت بر ابراطاقها مى ایستاد و با دراز كردن خرطوم خوردننى طلب میکرد . بانوان از دریچه اطاقها بانوان وانواع شیرینی میدادند ونوازشش میکردند . يكی از روزها بامر شاه شیخ اسدالله را كه پیری نابینا ومجدر بود و كلام آلهی را ازبر داشت و بانوان حرم را قرائت قرآن و مسائل دینی میآموخت سوار بر ییل كردند . وی بكر دار پهلو انان داستانها عصای بلند خویش را بدل از گرزگران كرد سر میگردانید و با آواز خوش حماسه سرائی میکرد و غلامان سرخ پوش عزیزى دورش حلقه بسته هياهوئی برپا ساخته بودند . عزیزالسلطان از مشاهده این حال كف زنان بهوا میجست و بقهقهه میخندید و شاه از شادى او سخت شادان بود و از روى رضایت خاطر لبخند میزد .



عزیزالسلطان در ایام سو كوارى سالى ده روز در اندرون بساط تجزیه برپا میساخت و در واقع مراسم تكیه دولت بطور اختصار در آنجا برگزار میشد . رودر روى اطاقهای امینه اقدس چند چادر پوش هندی بردیف افراشته درونشان را تكیه آسا مى آراستند و گردشان صندلى و نیمكتهای راحت میگذازدند . علاوه بر فراشان قرمزپوش و غلامبچه ها وخواجه سربان عزیزى كلیه اهل اندرون برای خوش آمد شاه در این مراسم خدمت میکردند . تجزیه خوانها از دوازده تا چهارده ساله انتخاب

میشدند و شاهزاده خانم دختر سالخورده فتحعلی شاه سمت تزئیه گردانی داشت . عصائی بلند بیک دست و طولمار اشعار در دست دیگر با آب و تابی وارد تکیه شده بالای صفت تزئیه خوانی میرفت و



عزیز السلطان ناصرالدین شاه

تمثال مبارك اعلیحضرت شاهنشاهی - در شهرستانك عكس برداشته شد ۱۳۰۰

تزئیه خوانان را در کار خود راهنمایی و یاری میکرد . دسته موزیک مخصوص عزیز السلطان بشکل نیمدایره در پای صفا قرار میگرفت واسپهای سواری و شترهای نقاره خانه برای مواقع لازم پیوسته حاضر بودند . نخست مراسم سینه زنی و ذکرمصیبت بطور اختصار انجام و آنگاه تزئیه خوانی آغاز میشد . اهل اندرون و میهمانهایشان درون خیمه ها بتماشای تزئیه و خوردن عدس و برنج بوی داده و انواع قاهوت و نوشیدن شربت و چای و قهوه می نشستند . مجلسی بس باشکوه و دیدنی بود و اغلب



مجمع علوم انسانی

دورنمای عمارت شهرستانك ۱۳۱۲

شاه در کنار تجیر ساعتی بتماشای آن بساط می‌ایستاد .

پس از چند سال که عزیز السلطان بسن بلوغ رسید مراسم مزبور بده شب آخر ماه صیام موکول و در حیاط بزرگ اعتماد الحرم واقع در مدخل اندرون انجام میشد .



یکی از دفعات که بامادرم عصمة الدوله باندرون رفته بودم بعزم بازی باعزیز السلطان باطاقهای امینه اقدس شتافتم ولی او را در بستر بیماری یافتیم و مایوس و اندوهگین نزد مادر بزرگم تاج الدوله بازگشتم و ماجرا را باز گفتم . در دم همه بقصد عیادت روان شدند . عزیز السلطان را در بالاخانه امین اقدس که مشرف بنارنجستانی بسیار زیبا بود خوابانده و گروهی از زنهای شاه و دیگر بانوان حرم گرد بسترش نشسته بودند . هر یک بنوعی سخنان خوش آیند گفته دارومی تجویز میکرد . در آن میان فخر الاطبا طبیب مخصوص عزیز السلطان از در درآمد و یکسری باین بیمار رفته بمعاینه پرداخت . متعاقب او شاه وارد شد و کنار بستر ملجج نشست . همینکه معاینه طبیب پایان یافت شاه طفل تب دار را از جا بلند کرده بر سینه فشرد و او را چندان بوسید و بوئید که گوئی جان شیرین را در آغوش دارد . پس از آنکه عزیز را برجای خود نهاد جله را بنشستن اجازت داد و سفارش پرداخت . آنگاه آغا بشیر را گفت تا پزشکان مخصوص شاهی ملک الاطبا و د کتر تیزان را به خدمت آورد . چون آنان حاضر آمدند شاه امر بکنگاش طیبی کرد و خود در انتظار نتیجه نشست . اطبا پس از معاینات لازم و مشاوره اظهار داشتند که تب از سرما خوردگی است و جای نگرانی نیست . . .

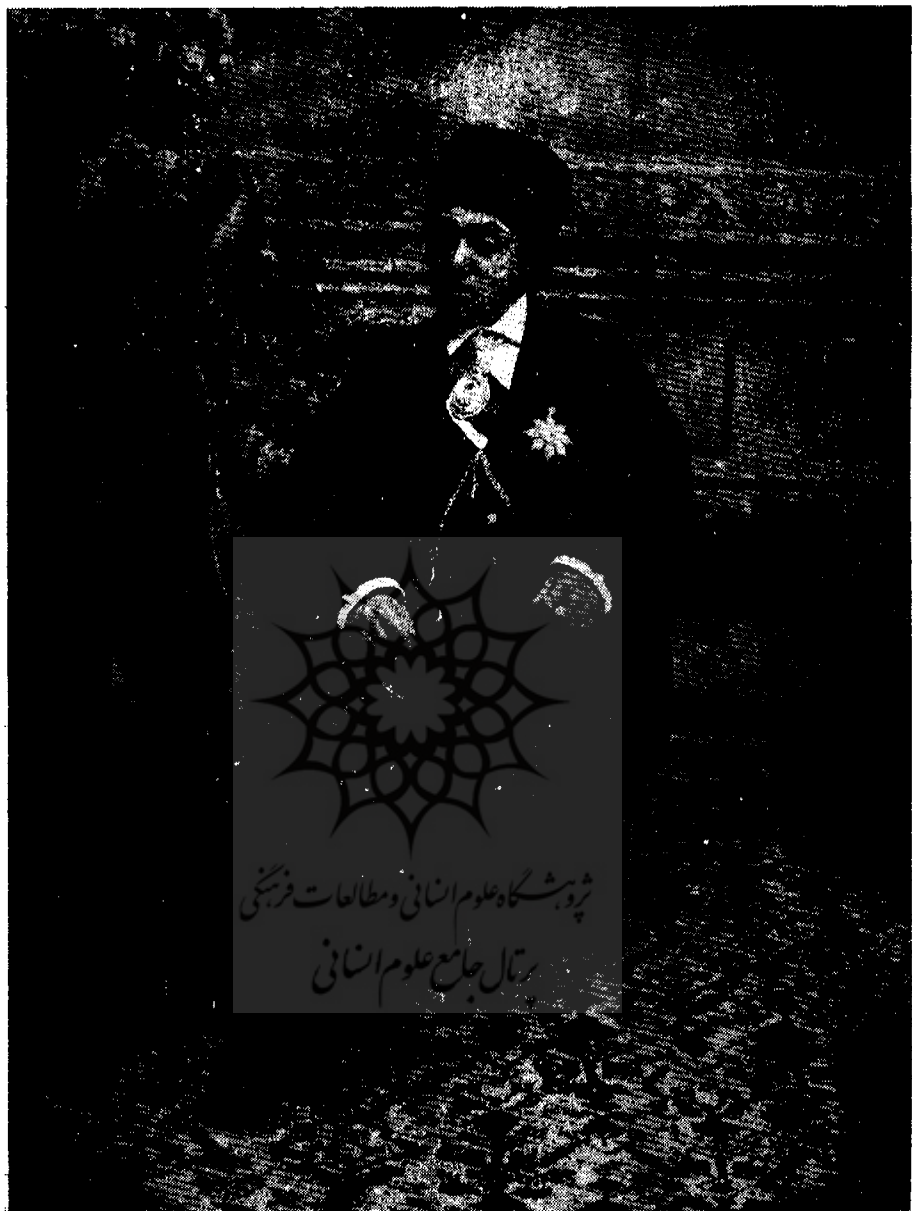
تا عزیز السلطان بیمار بود شاه روزی چهار تا پنج بار عیادت او می آمد و هر بار زمانی دراز بنوازشش میپرداخت و در بر آوردن خواسته هایش از دل و جان میکوشید .



بین سالهای یکهزار و سیصد و شش و هفت قمری ناصر الدین شاه برای دیدن نمایشگاه پاریس که برج ایفل یادگار آنست بفرنگ رفت و عزیز السلطان را که در آنوقت سیزده ساله بود با خود برد . او همه جا در کنار شاه بود و مورد نوازش پادشاهان و ملکه ها قرار گرفت . مخصوصاً ملکه ویکتوریا او را فراوان نواخت و با وی عکسی انداخت . در روزنامهها نیز عکسها از او بچاپ رسید و مقالات گوناگون درباره اش انتشار یافت . او را «فاوری» یعنی مقرب و محبوب شاه ایران می نامیدند . شاه پس از بازگشت از سفر اروپا سمت مهرداری خویش را که باعضد الملک بود به عزیز السلطان ارزانی داشت و بمنظور تأمین آتیه او باغ خاص یکی از بهترین دیه های ورامین را بوی بخشید . دیه مزبور از جمله املاکی بود که حاج میرزا آقاسی بشاه همه کرده بود و در آن زمان دویست هزار تومان ارزش داشت . پس از ناصر الدین شاه میرزا احمد خان علاء الدوله باغ خاص را بیکصد و پنجاه هزار تومان از عزیز السلطان خریداری کرد .



چون عزیز السلطان بسن پانزده رسید شاه عمارت اندرونی قمر السلطنه دختر فتمحملی شاه وزن حاج میرزا حسین خان سپهسالار را که در سمت شرقی باغ مجلس شوری واقع بود باو بخشید . عزیز السلطان عمارت مزبور را «عزیزیه» نامید و زندگی عالی و دستگامی باشکوه در آنجا برای خود فراهم آورد . شاهرزاده شاپور میرزا مقبل الدوله نوه تیمور میرزا و آقا مردک خان آجودان حضور خویشاوند امینه اقدس کارگردان دستگام و آغا بشیر ، حسین خان معروف بفرنگی (زیره



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رسال جامع علوم انسانی

عزیز السلطان

از خوش لباسها و پیروان مد آن زمان بود) ، و حسین خان باشی و گروهی دیگر که ذکر نامشان موجب تطویل کلام است جزء لاینفک صاحب دستگاه بودند .

عزیز السلطان شبی اتابک ووزراء و درباریان و بزرگان عصر را بشام دعوت کرد . نوازندگان و خوانندگان درجه اول جمع و مجلس را مستانه گرم کرده بودند . الحق پذیرائی گشاهانه بعمل آمد و شام در سرمیز بسبک اروپائیان و باتمام آداب داده شد .



چون عزیز خواننده سلطان هجده ساله شد شاه دختر خود اختر الدوله را که از صفرا سلیمان خانم داشت بزنی بوی ارزانی داشت . جشن عروسی سخت بنا شکوه و تجهیزیه بسیار مفصل بود . سیصد خوانچه محتوی جهیز بود چند دسته موزیک نظامی پیشاپیش و در دو طرف طبق کاشها نواهای شادی مینواختند ، در فاصله آنها رقاصان با آهنگ ساز نوازندگان دیگر یای کوبان و دست افشان حرکت میکردند و مرد و زن شهر هلهله کنان بدنباشان روان بودند .

هدیه هائی که از طرف شهزادگان و سران زمان بعنوان مبارکباد برای داماد و عروس فرستاده شد متجاوز از صد هزار تومان ارزش داشت .



پس از ناصرالدین شاه عزیز السلطان از اختر الدوله جدا شد و دختر شاهزاده کلبران میرزا تائب السلطنه موسوم به ماه تابان خانم و ملقب به ممزز اعظم را بهمسری اختیار کرد که چهار فرزند آورد . دویسرنامهای علی اصغر و خسرو و دودختر باسامی عزیز اقدس و ابراندخت . دختر اخیر الد کر در قید حیات نیست . عزیز السلطان یک دختر نیز از اختر الدوله داشت بنام دره الدوله .



بجاست که در پایان مقال از روزی که پدرم ومن در جاجرود بشکار مهمان عزیز السلطان بودیم یاد شود ،

در یکی از سفرهای شکاری که ناصرالدین شاه در جاجرود کهنه (عمارتی که فتحعلی شاه در آنجا ساخته بود) بسر میبرد روزی که در بالاخانه عمارت باصطلاح بکاغذ خوانی نشسته بود و امین خلوت و آجودان مخصوص عرایض را بعرض میرسانیدند و جمعی در حضور بودند عزیز السلطان اذدر در آمد . شاه رو باو کرده گفت : « عزیز امروز معیر و پسرش مهمان تو . آنان را بحل هائی که کبک فراوان داشته باشد ببر تا معیر بتواند باقوشهایش شکار خوبی کند » . عزیز السلطان بیرون آمده دستور داد اسبهارا حاضر کنند و ناهار و آبداری همراه بردارند . تا از بالاخانه بزیر آمده و غنجانی جای خوردیم همه چیز آماده شد ، شاهزاده مقبل الدوله آجودان حضور و اقبال الدوله نیز بما پیوستند و بسوی شکار گاهی که بیباغ گیش معروف است رواندیم . در شکار گاه پدرم و قوشانهایش از طرفی رفتند و عزیز السلطان و من صحبت کنان در کنار هم پیش میرفتیم که زرومای کبک از برابرمان پرید . عزیز السلطان دوتیر بانها انداخت که هر دو بخطا رفت و من بتیر سوم و چهارم دو قطعه زدم که ناگهان فریاد شاهزاده مقبل الدوله از پشت سر برخاست : « ماشاءالله عزیز السلطان ، ماشاءالله ! » و پیش دویده کبکها را برداشت . من چیزی نگفته برای ادامه دادم . پس از چند دقیقه دسته دیگری کبک پرید . این بار عزیز السلطان یک و من دو قطعه از آنها زدیم ولی باز آهنگ « ماشاءالله عزیز السلطان » از مقبل الدوله بگوش رسید و هر سه کبک را برداشته در چنته خود افکند . مضحك آنکه مرتبه سوم تنها یک کبک پرید و آنرا بتیر اول زدم و عزیز السلطان اساساً تیر



پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

کتابخانه تخصصی نقد و نظر، شماره ۲۷، زمستان ۱۳۷۳، شماره ۳، فصلنامه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، شماره ۱۳، زمستان ۱۳۷۳

وزیر السلطان ۱۳۲۴

نینداخت اما باز بانگ تحسین بنام او برخاست و کبک بحساب وی ضبط شد. آن بی تأمل عنان اسب را گردانده سبگار گشان و تفکر کنان رو بمنزل راندم. چون بحضور رفتم شاه از دیدن من تعجب کرده سبب پرسید من نیز ماجری را بی کم و کاست باز گفتم. حضار می‌پنداشتند که شعله خشم شاه هستیم را خواهد سوخت ولی برخلاف گمانشان شاه بقیه‌هه خندید و همینکه آنان چنان دیدند جسارتی یافته بخنده درآمدند و باصلاح مجلس گرفت. پس از ساعتی بجادرهای پدرم رفته در انتظار بازگشت لشکار چیان نشستم. مقارن غروب عزیز السلطان و پدرم آمدند و خوک آبستنی را که میگفتند عزیز السلطان افکنده آورده برابر چادرها شکم دریدند و چهارده بچه از زهدانش بیرون کشیدند. پس از رفتن عزیز السلطان معلوم شد که خوک را آتلی تفنگدار با گلوله زه و موضوع «ماشاءالله عزیز السلطان» بنحوی دیگر تکرار شده است.

چون از تیراندازی عزیز السلطان با تفنگ سخن رفت لازم است از گلوله کمان اندازی او نیز یاد شود. در قدیم بگلوله کمان «کمان گروهه» میگفتند و آن عبارت از کمانی است که بدوزه متوازی بسته شده و در وسط دورشته زه قطعه چرمی وجود دارد. بجای تیر در این کمان گلوله های تراشیده از سنگ یا قالب ریخته از گل رس با اندازه یک فندق یا پوست بکار می‌رود. عزیز السلطان گلوله کمان را در نهایت تسلط و استادی بکار میبرد.

یکی از روزها که در باغ ییلاقش واقع در دزاشب شعیران باجمی بنامار دعوت داشتیم سخن از شکار و تیر اندازی بمیان آمد و از عزیز السلطان خواسته شد که با گلوله کمان هنرنمایی کند. وی ابتدا هدنی چند از قبیل قوطی کبریت، سکه نقره و غیره را زد آنگاه برای نشان دادن دقت تیر بیشتری جوجه مرغهایی را که در باغ از پی دانه میگشتند هدف قرارداد و بنا بگفته حضار پای راست یا چپ آنها را زد آنگاه گفت تا جوجه هائی را که پایشان از ضرب گلوله گلی شکسته بود و بال زنان بگرد خود میچرخیدند سر بریده برای عصر کباب کنند. سپس با غلطانیدن گلوله ها بروی زمین وزدن آنها با گلوله های دیگر هنرنمایی خود را پایان داد.



بامقام بلند و نفوذی که عزیز السلطان را در سایه مهر شاه بود و صدر اعظم و جمله شاهزادگان و بزرگان او را سخت گرامی میداشتند و برآستی هر چه میخواست میتوانست کرد نه تنها سرمویی نفیوت و سرگرانی نداشت بلکه بسیار متواضع و فروتن بود. هیچگاه خود را بسیاست نیالود و باحراز مقامهای دولتی و گرد آوردن مال توجه نکرد. هرگز بد کسی را نخواست و نزد شاه جز حاجت نیازمندان را برنیآورد. پناه درماندگان و دستگیر مستمندان بود و کس از در وی آزرده و مایوس باز نگشت.



پس از کشته شدن ناصرالدین شاه عزیز السلطان مورد نوازش مظفرالدین شاه قرار گرفت و پیوسته در حضور بود. محمد علی شاه و سلطان احمد شاه نیز باو مرحمت خاص داشتند و احمد شاه لقب سردار محترم بوی عطا کرد.

سردار محترم به آقامیرزا حسن خان مستوفی الممالک ارادت میورزید و بنا بخواسته خودش پس از بدرود زندگی که بسال ۱۳۱۹ شمسی اتفاق افتاد در مقبره خانوادگی مستوفی الممالک واقع درونک مدفون گشت.